



بررسی روایت «دعوا علیا» با تکیه بر اشکالات

عبدالرحمن دمشقیه

محمد مهدی محیطی*

مجتبی محیطی**

چکیده

حضرت علی علیه السلام اولین امام بعد از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله بوده و روایات بسیاری از جانب اهل بیت علیهم السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در فضیلت آن حضرت، صادر شده است. احادیثی نظیر حدیث منزلت و حدیث غدیر که در کتب حدیثی شیعه و اهل سنت، قابل ملاحظه است. با وجود این، برخی از وهابیان سعی داشته‌اند تا این فضائل را انکار یا رد کنند. عبدالرحمن بن محمد دمشقیه، یکی از وهابیانی است که بر روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام خدشه وارد ساخته است. یکی از آن روایات، حدیث «دعوا علیا ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی» می‌باشد. او به سند روایت و راوی آن، خدشه وارد کرده است، حال آنکه سند روایت، نه تنها از نظر علمای شیعه، بلکه از منظر علمای بزرگ اهل سنت نیز صحیح می‌باشد. دمشقیه همچنین استدلال شیعه بر کلمه «بعدی» را به دلیل بدعتگذار خواندن راوی، باطل دانسته است. پس از بررسی، مشخص شد نه تنها کلمه «بعدی» در طرق دیگر روایت هم موجود است؛ بلکه مضمون روایت با همین واژه متواتر است.

دمشقیه در ادامه، «ولی» را به معنای محبت و نصرت دانسته و مدعی شده، شیعه به سبب نبودن روایاتی که صریح در خلافت و ولایت باشد، «ولی» را به معنای ولایت گرفته است؛ در حالی که از نظر لغت‌شناسان، «ولی» در روایات به معنای ولایت و تدبیر

* دانش‌پژوه سطح ۳ نقد و هابیت، موسسه دارالاعلام لمدرسة اهل البيت علیهم السلام شعبه مشهد

** دانش‌پژوه سطح ۴ رشته نقد و هابیت موسسه دارالاعلام لمدرسة اهل البيت علیهم السلام و پژوهشگر اندیشکده وفاق

بوده و نه تنها شیعه، بلکه راویان و حدیث نگاران بزرگ اهل سنت، روایاتی را نقل کرده‌اند که در آن، «ولی» به معنای ولایت و امارت، استعمال شده است. افزون بر آن، روایاتی در شأن حضرت علی علیه السلام نقل شده که واژه «خلیفه» در آن آمده است؛ اما دمشقیه ادعا کرده، چنین روایاتی در شأن دیگر صحابه نیز صادر شده است، حال آنکه روایتی با مضمون تعیین جانشین نه در منابع اهل سنت و نه در منابع شیعه برای کسی غیر از حضرت علی علیه السلام نقل نشده است.

کلیدواژه‌ها: ولایت، خلافت، ولی، حدیث دعوا علیا ان علیا منی، عبدالرحمن دمشقیه.

مقدمه

از صدر اسلام تا امروز به بهانه‌های زیادی سعی شده تا جایگاه والای حضرت علی علیه السلام در میان امت، انکار و دلایل امامت ایشان، مخدوش شود. وهابیت به عنوان پیشتاز جریان تنقیص مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام بیشترین تلاش را در این باره کرده است. در مقابل، عالمان زیادی از شیعه و سنی در اثبات فضائل اهل بیت علیهم السلام و مخصوصاً امام علی علیه السلام آثاری نگاشته‌اند. درباره اثبات خلافت بلافصل امام علی علیه السلام نیز از سوی عالمان شیعه، کتب و مقاله‌های زیادی تألیف شده است.

از جمله افرادی که اصل امامت و بسیاری از فضائل امیر مؤمنان علیه السلام را انکار کرده، عبدالرحمن دمشقیه است. دمشقیه، لبنانی بوده و در سال ۱۳۹۹ق برای کار و تحصیل به عربستان سعودی عزیمت کرد. او رساله دکتری خود را با عنوان استدلال الشیعه بالسنة النبویه فی میزان النقد العلمی در دانشگاه آزاد آمریکا دفاع کرد و سپس آن را به عنوان کتابی منتشر ساخت.^۱ دمشقیه در کتاب استدلال بالسنة النبویه فی میزان و النقد العلمی که در واقع پایان نامه او در رشته شیعه‌شناسی در مقطع دکترا بود، به احادیث شیعه در موضوعات مختلف، اشکال کرده است. یکی از احادیثی که از هجمه دمشقیه در امان نمانده، حدیث شریف «دعوا علیا ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی»^۲

۱. دمشقیه، عبدالرحمن، استدلال بالسنة النبویه فی میزان النقد العلمی، ص ۲.

۲. تستری، قاضی نورالله، احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۵، ص ۳۰۰؛ حاکم نیشابوری، محمد، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۹؛ متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۸، ح ۳۲۹۴۰؛ ترمذی، محمد، سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۲؛ الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۷۴.

علی علیه السلام را رها کنید، همانا علی از من است و من از اویم و او ولی هر مؤمنی بعد از من است.» می‌باشد که برای روشن شدن موضوع، ابتدا به بررسی روایت مذکور می‌پردازیم.

بررسی طرق حدیث

یکی از مسائلی که در تضعیف یا تصحیح حدیث، مورد توجه رجالیون است، تعداد طرق وارده برای آن حدیث می‌باشد. برای این حدیث، دو طریق ذکر شده است. طریق عمران بن حصین و طریق بریده. طریق عمران بن حصین، بدین صورت است: عبدالرزاق و عفان از جعفر بن سلیمان از یزید الرشک از مطرف بن عبدالله از عمران بن حصین، نقل کرده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «دعوا علیا دعوا علیا دعوا علیا آن علیا منی و أنا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی.»^۱ طریق بریده که طبرانی آن را ذکر کرده، بدین صورت است: «محمد بن عبدالرحمن بن منصور الحارثی از پدرش از حسین الاشقر از زید بن ابی الحسن از ابو عامر المری از ابی اسحاق از ابن بریده از پدرش.»^۲

تصحیح علمای اهل سنت و وهابی بر این روایت

علمای بزرگ اهل سنت و وهابیت، این روایت را تصحیح کرده و رجال آن را ثقه خوانده‌اند. به برخی از این نمونه‌ها اشاره می‌کنیم. ابن حبان حدیث را از طریق عمران بن حصین این گونه نقل کرده است: «مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ - ثَلَاثًا - إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي.»^۳ شعيب الارنؤوط درباره این حدیث گفته است:

۱. «حَدَّثَنَا عَفَّانُ قَالَ: ثنا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي يَزِيدُ الرَّشَكِيُّ عَنْ مُطَرِّفٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ حُصَيْنٍ». (ابن ابی شیبہ، المصنف، ج ۶، ص ۳۷۲، ح ۳۲۱۲۱. حاکم نیشابوری، محمد، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۹؛ متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۸، ح ۳۲۹۴۰؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۲؛ الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۷۴).
 ۲. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَنْصُورِ الْحَارِثِيِّ قَالَ: نا أَبِي قَالَ: نا حُسَيْنُ الْأَشَقْرِيُّ قَالَ: نا زَيْدُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ قَالَ: ثنا أَبُو عامر المری، عن أبي إسحاق، عن ابن بُرَيْدَةَ، عن أبيه بریده می‌باشد. او نقل می‌کند: ما بال أقوام يتنقصون عليًا؟ من تنقص عليًا فقد تنقصني، ومن فازق عليًا فقد فازقني؛ إن عليًا مني وأنا منه، خلق من طينتي، وخلق من طينة إبراهيم، وأنا أفضل من إبراهيم ذرية بعضها من بعض، والله سميعٌ عليهم. يا بُرَيْدَةُ، أما علمت أن ليلي أكثر من الجارية التي أخذ، وأنه وليكم بعدي؟ فقلت: يا رسول الله، بالصُّحْبَةِ إِلَّا بَسَطْتَ يَدَكَ فَبَاتَعْتَنِي عَلَى الْإِسْلَامِ جَدِيدًا. قَالَ: فَمَا فَازَقْتَهُ حَتَّى بَاتَعْتَهُ عَلَى الْإِسْلَامِ». (طبرانی، ابوالقاسم، سليمان بن احمد بن ايوب بن مطير اللخمي الشامي، المعجم الأوسط، ج ۶، ص ۱۶۲، ح ۶۰۸۵).
 ۳. الفارسی، علی بن بلبان، الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۷۴.

إسناده قوي، الحسن بن عمر بن شقيق صدوق روى له البخاري، ومن فوقه من رجال الشيخين غير جعفر بن سليمان، فمن رجال مسلم، وهو صدوق. يزيد الرشك: هو يزيد بن أبي يزيد. وأخرجه الطيالسي و...^۱، من طرق عن جعفر بن سليمان الضبعي، بهذا الإسناد. ورواية النسائي في الفضائل مختصرة بالمرفوع فقط، وقال الترمذي: هذا حديث حسن غريب لا نعرفه إلا من حديث جعفر بن سليمان، وصححه الحاكم على شرط مسلم، وسكت عنه الذهبي؛^۲

اسناد ابن روايت، قوى بوده و رجال آن، رجال شيخين هستند، غير جعفر بن سليمان كه از رجال مسلم و راستگو است. اين حديث را احمد و ترمذی و ديگران از طرق متفاوت از جعفر بن سليمان نقل کرده‌اند. نسائي در فضائل آن را صرفاً مرفوع نقل کرده و ترمذی گفته: اين حديث حسن و غريب است و ما غير از جعفر بن سليمان راوی ديگری برای آن نمی‌شناسيم. حاکم آن را تصحيح و ذهبی نیز سکوت کرده است.

صالحی شامی نیز حديث «دعوا علیا» را از هر دو طریق، نقل کرده و آن را صحيح شمرده است.^۳ هیثمی هم در مجمع الزوائد، طریق عمران بن حصین را ذکر و حديث را تصحيح کرده است.^۴ همچنین حسین سلیم محقق مسند ابی یعلی این روايت را از طریق عمران بن حصین نقل کرده و در تصحيح آن گفته است: «رجاله رجال الصالحين»، «راویان آن راویان صالحین هستند».^۵ ذهبی هم در سیر اعلام النبلاء، طریق عمران بن حصین را نقل کرده و گفته: «أخرجه أحمد في المسند والترمذی وحسنه والنسائي؛^۶ احمد و نسائي، این حديث را تخریج کرده و ترمذی هم آن را تخریج نموده و حسن شمرده است.» علاوه بر اینها حاکم هم این حديث را آورده و آن را صحيح شمرده است و ذهبی در تعلیقه خویش، حکم حاکم را تأیید کرده است.^۷ البانی در ظلال الجنه با ذکر یک شاهد برای

۱. «أخرجه الطيالسي ۸۲۹، واحمد في المسند ۴۳۷/۴ - ۴۳۸، وفي الفضائل ۱۰۳۵، والقطيعي في زوائد عليه ۱۰۶۰، والترمذی والنسائي في فضائل الصحابة ۴۳، وفي الخصائص ۸۹، وابن عدی في الكامل ۵۶۸/۲ - ۵۶۹، والحاكم ۱۱۰/۳ - ۱۱۱»، (الإحسان في تقريب صحيح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۷۴).

۲. همان.

۳. الصالحی الشامي، محمد بن يوسف، سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد وذكر فضائله وأعلام نبوته وأفعاله وأحواله في المبدأ والمعاد، ج ۱۱، ص ۲۹۶.

۴. هیثمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۲۸.

۵. ابویعلی، الموصلي، مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۲۹۳.

۶. ذهبی، شمس الدين، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۵۰۰.

۷. حاکم نیشابوری، محمد، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۳، ح ۴۶۵۲.

روایت با طریق عمران بن حصین بعد از نقل آن گفته است:

إسناده صحيح، رجاله ثقات على شرط مسلم، والحديث أخرجه الترمذي وابن حبان والحاكم وأحمد من طرق أخرى عن جعفر بن سليمان الضبعي به وقال الترمذي حديث حسن غريب وقال الحاكم صحيح على شرط مسلم وأقره الذهبي وله شاهد من حديث بريدة مرفوعاً به أخرجه أحمد من طريق أجليح الكندي عن عبد الله بن بريدة عن أبيه بريدة وإسناده جيد رجاله ثقات رجال الشيخين غير أجليح وهو ابن عبد الله بن جحيفة الكندي وهو شيعي صدوق^١؛

اسناد این روایت، صحیح است. راویان آن بنا بر شروطی که مسلم برای روایت نافذ می‌داند، ثقة‌اند. ترمذی، ابن حبان، حاکم و احمد از طریق دیگری این حدیث را از جعفر بن سلیمان نقل کرده‌اند. ترمذی گفته: این حدیث حسن و غریب است. حاکم گفته: بنا بر شرط مسلم صحیح است و ذهبی از آن سکوت کرده و برای این حدیث، یک شاهد از بریده وجود دارد که مرفوع بوده و احمد آن را از طریق اجليح کندی از عبدالله بن بریده و از پدرش نقل نموده. اسناد آن نیکو و راویان آن ثقة و راویان صحیحین هستند، غیر از اجليح که شیعه و راستگو است.

با توجه به آنچه ذکر شد، روشن شد که حدیث مذکور کاملاً صحیح و راویان آن توسط بزرگان اهل سنت، توثیق شده‌اند. با وجود این، عبدالرحمن دمشقیه به سند و دلالت این حدیث شریف، اشکالاتی وارد کرده است که در دو بخش سندی و دلالی به تبیین و پاسخ آن می‌پردازیم.

اشکالات سندی

سندی که عبدالرحمن دمشقیه برای حدیث ذکر می‌کند عبارت است از: «حدثنا عبدالرزاق وعفان المعنى وهذا حديث عبدالرزاق قال ثنا جعفر بن سليمان قال حدثني يزيد الرشك عن مطرف بن عبدالله عن عمران بن حصين.» او در این میان، صرفاً به جعفر بن سلیمان اشکالاتی وارد کرده و اشاره‌ای به دیگر راویان حدیث نداشته است.

اشکال اول: تشیع جعفر بن سلیمان

دمشقیه برای روایت «دعوا علیا» فقط طریق عمران بن حصین را نقل کرده و جعفر بن

١. «ثنا عباس بن الوليد الترمذي وأبو كامل قالوا ثنا جعفر بن سليمان عن يزيد الرشك عن مطرف عن عمران بن حصين». (البانی، محمد، ظلال الجنة في تخریج السنة لابن أبي عاصم، ج ٢، ص ٣٣٧).

سلیمان را صرفاً به جهت گرایش به تشیع، اهل بدعت خوانده، از این رو، وجود جعفر را در سند حدیث، موجب تضعیف حدیث می‌داند. او می‌نویسد: «جعفر ضعیف است؛^۱ همان طور که محقق کتاب مسند احمد این گونه اشاره کرده: در سند جعفر بن سلیمان است، بخاری نیز در تاریخ کبیرش گفته: بعضی از احادیثش مخالف است. ابن حجر نیز در تقریب التهذیب گفته: جعفر، شیعه است.»^۲ (استدلال بالسنه النبویه فی المیزان النقد العلمی، ص ۷۰۹)

نقض

همان طور که قبلاً ذکر شد، برای حدیث «دعوا علیا» دو طریق دیگر وجود دارد. با این حال در پاسخ به اشکال الدمشقیه که فقط طریق عمران بن حصین را ذکر کرده می‌گوییم: درباره تحقیق مسند احمد که دمشقیه آن را ضعیف قلمداد کرده است باید گفت، شعیب الارنؤوط جعفر بن سلیمان را ذیل این حدیث در تحقیقش بر مسند احمد تضعیف نموده،^۳ اما پس از آن در صحیح ابن حبان از نظر خود برگشته و در ادامه حدیث نوشته است: اسناد این روایت قوی بوده و جعفر بن سلیمان از رجال مسلم است.^۴

بخاری هم که درباره جعفر گفته است: «یخالف فی بعض حدیثه»^۵ منافاتی با حدیث «ان علیا منی و انا منه» ندارد؛ چراکه بخاری، همه احادیث او را رد نکرده و نگفته «یخالف فی حدیثه»؛ لذا اگر این روایت از جمله روایاتی است که باید مخالفت شود؛ پس دمشقیه باید دلیل مخالفت با آن را نیز ذکر کند؛ درحالی که هیچ وجهی برای مخالفت خود ذکر نکرده است. همچنین دمشقیه به این دلیل که جعفر را شیعه و غالی خوانده است او را به بدعت متهم کرده است، در صورتی که بزرگان رجالی اهل سنت، مانند احمد بن حنبل، ابن حبان و ابوداود طیالسی همین روایت را با اختلاف اندکی در الفاظ از جعفر بن سلیمان نقل کرده‌اند و آن را

۱. دمشقیه، عبدالرحمن، استدلال بالسنه النبویه فی المیزان النقد العلمی، ص ۷۰۹.

۲. «جعفر بن سلیمان ضعیف كما أشار إليه محقق مسند الإمام أحمد. وفيه جعفر بن سلیمان الحرشي البصري. يخالف في بعض حدیثه التاريخ الكبير للبخاري. وكان يتشيع تقریب التهذیب».

۳. شیبانی، ابن حنبل، مسند أحمد، ج ۴، ص ۳۱۵.

۴. «إسناده قوي، الحسن بن عمر بن شقیق صدوق روی له البخاری، ومن فوقه من رجال الشیخین غیر جعفر بن سلیمان، فمن رجال مسلم، وهو صدوق». (صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۷۴).

۵. بخاری، محمد بن اسماعیل، التاريخ الكبير للبخاری بحواشی محمود خلیل، ج ۲، ص ۱۹۲.

صحيح شمرده‌اند؛ بنابراین نمی‌توان جعفر را مبتدع دانست؛ اما درباره نقل دمشقیه از ابن حجر که او را متشیع خوانده است باید گفت: اولاً آنچه درباره جعفر بن سلیمان گفته شده رفتار شیعه‌گونه اوست، نه شیعه‌بودن وی تا بدعت او ثابت شود. ثانیاً: او سخن ابن حجر را ناقص نقل کرده است؛ زیرا ابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب می‌گوید: «جعفر ابن سلیمان الضَّبَعِي أَبُو سَلِيمَانَ الْبَصْرِيَّ صَدُوقٌ زَاهِدٌ لَكِنَّهُ كَانَ يَتَشَيَعُ؛ جَعْفَرُ بْنُ سَلِيمَانَ رَاسِطٌ وَ زَاهِدٌ بُوْدَهُ اسْت؛ لَكِنْ رِفْتَارُ شِيعَةٍ كَوْنَهُ دَاشْتَهُ اسْت.»^۱ طبق مبنای رجالیون بزرگ اهل سنت، مانند ابن حجر و ذهبی اگر کسی راستگو و زاهد باشد، تشیع یا تسنن او اهمیتی ندارد؛ بنابراین، گرایش جعفر بن سلیمان به تشیع، مانع از پذیرش روایت او نمی‌شود؛ چنان‌که ذهبی در میزان الاعتدال می‌گوید: «قال ابن معین: وجعفر ثقة. وقال أحمد: لا بأس به قدم صنعاء فحملوا عنه»^۲ ابن معین می‌گوید، جعفر ثقة است و احمد می‌گوید اشکالی بر روایت او وارد نیست، او به یمن رفته و در آنجا از او حدیث نقل شده است.»

همچنین ابوحاتم رازی نیز در کتاب الجرح و التعديل درباره جعفر بن سلیمان

می‌نویسد:

حدثنا عبد الرحمن نا محمد بن حمويه بن الحسن قال سمعت أبا طالب قال قال أحمد: جعفر ابن سلیمان لا بأس به. فقیل له إن سلیمان بن حرب یقول: لا یکتب حدیثه. فقال: حماد بن زید لم یکن ینهی عنه، إنما کان یتشیع وکان یحدث بأحادیث _ یعنی فی فضل علی کرم الله وجهه _ وأهل البصرة یغلون فی علی رضی الله عنه، وعامة حدیثه رفائق روی عنه عبد الرحمن بن مهدي وغيره^۳؛

عبد الرحمن از... احمد نقل می‌کند: اشکالی بر جعفر بن سلیمان وارد نیست. وقتی به احمد گفته شد، سلیمان بن حرب گفته: احادیث جعفر نوشته نمی‌شود، احمد پاسخ داد: حماد بن زید از کتابت حدیث جعفر نهی نکرده است.

رازی در ادامه می‌نویسد: «جعفر رفتار شیعی داشته و احادیثی در فضیلت امام علی عليه السلام نقل کرده است و بیشتر احادیث او خالی از غلو بوده که عبد الرحمن بن مهدی و دیگران از

۱. عسقلانی، ابن حجر، تقریب التهذیب، ص ۱۴۰.

۲. ذهبی، شمس الدین، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۱، ص ۴۰۸.

۳. رازی، ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل، ج ۲، ص ۴۸۱.

او نقل کرده‌اند.»

ابن ابی حاتم رازی همچنین در الجرح و التعديل می‌نویسد:

حدثنا عبد الرحمن أنا ابن أبي خيثمه فيما كتب إلي قال سألت يحيى بن معين عن جعفر بن سليمان الضبعي فقال: ثقة. نا محمد بن أحمد بن البراء قال قال علي ابن المديني: أكثر جعفر _ يعني ابن سليمان _ عن ثابت وكتب مراسيل وفيها أحاديث مناكير عن ثابت عن النبي ﷺ^۱

عبدالرحمن به نقل مکتوب از ابن ابی خيثمه می‌گوید: از يحيى بن معين درباره جعفر بن سليمان پرسیدم، گفت: جعفر ثقة است. محمد بن احمد بن براء از علی ابن المدینی نقل کرده است: بیشتر روایات جعفر از ثابت است و در میان آنها مراسلاتی وجود دارد که بعضی از آنها منکر است.

از نقل ابی حاتم رازی فهمیده می‌شود؛ اگرچه در بین روایات جعفر، مراسیل نیز وجود دارد؛ اما روایت «دعوا علیا...» از مرفوعات وی بوده و خدشه‌ای بر آن وارد نمی‌شود. در نتیجه باید گفت باوجود توثیق جعفر بن سليمان از جانب بزرگان علمای اهل سنت، برخلاف سخن عبدالرحمن دمشقیه، نمی‌توان او را غالی و بدعت‌گذار نامید؛ همان‌گونه که بیان شد، جعفر بن سليمان، راستگو و باتقوا بوده و از ثقات به‌شمار می‌رود. مخصوصاً اینکه اشخاصی همچون ابن ابی شیبه و احمد، همین حدیث را از طرق دیگری نقل کرده‌اند.

اشکال دوم: تنه‌بودن جعفر بن سليمان در نقل روایت

دمشقیه معتقد است بر اساس قاعده پذیرفتن روایت شخص مبتدع داعی^۲ و همچنین تفرد جعفر در آوردن کلمه «بعدي» در این روایت، ضمن اینکه مدار استدلال شیعه در روایت لفظ «بعدي» است، این روایت از درجه اعتبار ساقط است. «فقد تفرد بها جعفر بن سليمان وهو شيعي بل هو غال في التشيع. وظاهر أن قوله (بعدي) في هذا الحديث مما يقوى به معتقدا الشيعة وقد تقرر في مفره أن المبتدع إذا روی شيئاً يقوى به بدعته فهو مردود.»^۳

۱. همان.

۲. مبتدع داعی به کسی می‌گویند که اهل بدعت بوده و دیگران را به مذهب خود دعوت می‌کند.

۳. دمشقیه، عبدالرحمن، استدلال بالسنه النبویه فی المیزان النقد العلمی، ص ۷۰۹.

نقض

ابتدا باید گفت جعفر بن سلیمان نه تنها شیعه نبوده، بلکه این روایت را به جهت تقویت بدعت نیز نقل نکرده است. او صرفاً ناقل فضائل حضرت علی علیه السلام بوده است. مطابق تعریف ابن حجر و ذهبی که بزرگان حدیث و رجال به شمار می‌روند تشیع به معنای نقل فضائل هیچ خلل و خدشه‌ای در راوی و احادیثش ایجاد نمی‌کند؛ پس نمی‌توان گفت تفرد در نقل این حدیث موجب تقویت بدعت است. همان‌طور که قبلاً به طرق دیگر حدیث اشاره شد.

علاوه بر این، چگونه می‌توان ادعا کرد که کلمه «بعدی» از مبتدعات شیعه است در حالی که راویانی ثقه از اهل سنت آن را نقل کرده‌اند و بزرگانی همچون، ذهبی از آن سکوت کرده‌اند؟ احمد بن حنبل در فضائل الصحابه^۱ و همچنین در مسند^۲ خودش، پس از ذکر حدیث منزلت، ادامه آن را این‌گونه نقل کرده است: «أنت ولی کل مؤمن بعدی و مؤمنه.» آیا آنان با نقل این احادیث ناقلین از اهل بدعت را ترویج داده‌اند؟

این روایت از طرق دیگری نیز با عبارت «انت ولی کل مؤمن بعدی» در بسیاری از مجامع روایی اهل سنت ذکر شده است؛ لذا نمی‌توان به آن خدشه وارد کرد؛ از جمله احمد بن حنبل در مسند به نقل از ابن عباس آورده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرمودند: «أنت ولیّی فی کلّ مؤمنٍ بعدی.»^۳

اشکالات دلالی

دمشقیه بر دلالت حدیث مذکور نیز اشکالات متعددی وارد کرده است که در ادامه به تبیین آن می‌پردازیم.

اشکال اول: تصرف در معنای «ولی»

به نظر عبدالرحمن دمشقیه، واژه «ولی» در روایت مذکور به معنای امارت و خلافت نیست؛ بلکه به معنای محبت و نصرت است. او با ذکر آیه شریفه «والله ولیّ المؤمنین» و

۱. شیبانی، ابن حنبل، فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۸۴، ح ۱۱۶۸.

۲. شیبانی، ابن حنبل، مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۷.

۳. همان، ج ۵، ص ۱۸۰.

همچنین روایت نبوی ﷺ «السلطان ولی من لا ولی له»^۱ بدون هیچ استدلالی، «ولی» را به محبت و نصرت معنا می‌کند.^۲

نقض

«ولی» از ماده «و ل ی» (بر وزن فلس) به حصول دو چیز (یا بیشتر) در کنار هم، بدون آنکه بین آنها چیز دیگری فاصله شود، گفته می‌شود.^۳ به همین جهت هم برخی لغت‌دانان، آن را به معنای نزدیکی و قرب می‌دانند. لغت‌شناسان بزرگی همچون راغب اصفهانی، ابن‌اثیر جزری و ابن‌منظور «ولی» را، متولی امور و اولی بالتصرف معنا کرده‌اند؛^۴ بنابراین «ولی» مالک تدبیر است؛ یعنی کسی که برای تدبیر و اداره جامعه، یتیم یا زن به آنان نزدیک می‌شود و به رفق و فتق امور آنان (در حیطة ولایت خود) مبادرت می‌ورزد.^۵

در روایات بسیاری در منابع خود اهل سنت نیز واژه «ولی» در معنای خلافت، اولی به تصرف و تدبیر امور استعمال شده است؛ مانند روایتی که مسلم در صحیح خود سخن ابوبکر را آورده است که بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ گفت: من «ولی» شما هستم.^۶ ابن‌کثیر هم با اسناد صحیح در البدایه و النهایه گفته است: «قال ابوبکر: قد وليت امرکم و لست بخیرکم»^۷ من ولایت امور شما را به عهده گرفتم؛ درحالی‌که برترین شما نبودم. «اگر «ولی» به معنای ولایت و خلافت نبود، ابوبکر هیچ‌گاه از آن برای نام‌بردن از خلافت خود استفاده نمی‌کرد. ابوبکر در آخر عمر نیز برای معرفی عمر به‌عنوان خلیفه بعد از خود از واژه «ولی» استفاده کرد گفت: خدایا من بدون دستوری از پیامبرت او (عمر) را «ولی»

۱. ابی داوود، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۲۹، ح ۲۰۸۳؛ ترمذی، محمد، سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۹۸، ح ۱۱۰۲؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۶۰۵، ح ۱۸۷۹.
۲. دمشقیه، عبدالرحمن، استدلال بالسنه النبویه فی المیزان النقد العلمی، ص ۷۰۹.
۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، ص ۸۸۵.
۴. همان، ج ۱، ص ۸۸۵؛ ابن‌اثیر، مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۵، ص ۲۲۷؛ ابن‌منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۷.
۵. نجارزادگان، فتح‌الله، بررسی تطبیقی تفسیر آیات ولایت اهل بیت در دیدگاه فریقین، ص ۲۴.
۶. «قال عمر: فَلَمَّا تُوِّفِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ». (نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۷۷).
۷. ابن‌کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، البدایة والنهایة، ج ۵، ص ۲۶۹.

قرار دادم.^۱ روشن است که «ولی» در کلام ابوبکر، صریح در ولایت و امارت است.

همچنین البانی در السلسله الصحیحه الکامله ذیل حدیث «من کنت مولاه، فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» می نویسد: هفت نفر از صحابی با طریق های جداگانه آن را نقل کرده اند. وی همه طرق را نقل نموده و پس از نقل حدیث می گوید: احمد، ابن حبان و طبرانی این حدیث را آورده اند. سپس البانی می گوید: «قلت: و إسناده صحیح علی شرط البخاری»^۲ من (البانی) می گویم: اسناد این روایت بنا بر شروط صحت حدیث بخاری، صحیح است. «هیثمی هم در المجمع (ج ۹، ص ۱۰۴) گفته: «رواه أحمد و رجاله رجال الصحیح غیر فطر بن خلیفه و هو ثقة؛ احمد این حدیث را نقل کرده است، راویان آن، غیر از فطر بن خلیفه که البته ثقة است راویان صحیح هستند.»

البانی در ظلال الجنه نیز جریان غزوه تبوک را ذکر کرده و در ادامه آن آورده است: «أنت ولي في كل مؤمن بعدي.» پس از ذکر حدیث البانی می گوید: «احمد این حدیث را تخریج نموده،^۳ حاکم هم آن را با همه تفصیلاتش از همان طریق ذکر کرده و گفته است این حدیث، صحیح الاسناد است.^۴ ذهبی نیز در تعلیقه خویش حکم حاکم را تأیید نموده است.^۵ حاکم درباره این حدیث در مستدرک نوشته است: «لم يخرجاه بهذه السياقه» سپس گفته: «ثنا القطان، قال: سمعت أبا حاتم الرازي، يقول: «كان يعجبهم أن يجدوا الفضائل من رواية أحمد بن حنبل رضي الله عنه»؛^۶ «بخاری و مسلم حدیث را با این سیاق نیاورده اند. قطان گفت: «از ابوحاتم رازی شنیدم که گفت: تعجب کردند که روایات فضائل را در منقولات احمد بن حنبل مشاهده کردند.» این سخن، گواه دیگری بر صحت حدیث است؛ چراکه

۱. «اللهم وليته بغیر امر نبیک». (ابوحاتم دارمی، ابن حبان، الثقات، ج ۲، ص ۱۹۳).

۲. البانی، محمد، السلسله الصحیحه الکامله، ج ۴، ص ۲۴۹.

۳. «حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ، حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، حَدَّثَنَا أَبُو بَلْعَجٍ، حَدَّثَنَا عُمَرُو بْنُ مَيْمُونٍ، قَالَ: إني لَجَالِسٌ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، إِذْ أَتَاهُ تِسْعَةٌ رَهْطًا، فَقَالُوا: يَا أَبَا عَبَّاسٍ، إِمَّا أَنْ تَقُومَ مَعَنَا، وَإِمَّا أَنْ يُخْلُونَا هَؤُلَاءِ. قَالَ: فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: بَلْ أَقَوْمٌ مَعَكُمْ». (شيباني، احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۰، ح ۳۰۶۱).

۴. «أخبرنا أبو بكر أحمد بن جعفر بن حمدان القطيعي، ببغداد من أصل كتابه، ثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل، حدثني أبي، ثنا يحيى بن حماد، ثنا أبو عوانة، ثنا أبو بلعج، ثنا عمرو بن ميمون». (حاکم نیشابوری، محمد، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۳، ۴۶۵۲).

۵. البانی، محمد، ظلال الجنه، ج ۲، ص ۳۳۸.

۶. حاکم نیشابوری، محمد، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۳، ح ۴۶۵۲.

احمد، اهتمام ویژه‌ای به نقل احادیث صحیح، آن‌هم احادیث فضائل داشته است.^۱ با توجه به روایاتی که نقل شد، پرواضح است که «أولی بالمومنین من أنفسهم» به معنای محبت و دوستی نیست؛ بلکه به معنای اولی به تصرف و تدبیر امور می‌باشد؛ لذا سخن پیامبر اکرم ﷺ که می‌فرمایند: «من كنت مولاة فعلى مولاة» صریح در ولایت و خلافت است.

درباره روایت «السلطان ولی من لا ولی له» نیز که جناب دمشقیه آن را شاهد بر مدعای خود گرفته، باید پرسید استدلال شما چگونه است؟ چرا که در فقه اهل سنت و حتی در فقه وهابیت، روایت نبوی مذکور برای کسی که «ولی» و سرپرست ندارد، استفاده شده و آن را به معنای سرپرست و اختیاردار امور آن شخص گرفته و بر همین اساس، حکم سلطان را درباره مسائل او نافذ و سلطان را صاحب تصرف در امور او می‌دانند؛ اگرچه در ترتیب و جایگاه ولایت سلطان، میان مذاهب اربعه، اختلاف نظر وجود دارد؛ اما همه آنان متفقاً ولایت سلطان را در مسائلی، همچون نکاح دختر باکره پذیرفته‌اند.

از جمله علمای وهابی که درباره ولایت بر این حدیث استناد نموده، محمد بن ابراهیم بن عبداللطیف آل شیخ است که در مجموعه فتاوی خویش گفته است:

فقد ذكر العلماء بأن الولي إذا غاب غيبة لا تقطع إلا بكلفة ومشقة فيزوجها الولي الأبعد فإن لم يكن لها أولياء مطلقاً فوليتها الحاكم، لحديث (السلطان ولي من لا ولي له)^۲؛
 علما معتقدند زمانی که ولی دختر غایب باشد، ولی دورتر او صاحب اذن می‌شود؛
 اما اگر دختر اولیایی نداشت، حاکم، ولی او می‌شود، به دلیل حدیث، سلطان، ولی کسی است که ولی ندارد.

ابن قاسم عاصمی نیز، در خصوص حدیثی از نبی اکرم ﷺ که حکم به بطلان نکاح زن، بدون اذن «ولی» فرموده‌اند، نوشته است:

فلاشتجار منع الأولياء المرأة من التزويج من كفاء (فالسلطان ولي من لا ولي له)
 أي فيزوجها السلطان. لأن الولي إذا امتنع فكأنه لا ولي لها فيكون السلطان وليها
 _ صححه الترمذي _ وأبو عوانة وابن معين وابن حبان والحاكم وغيرهم. قال الحاكم

۱. شیبانی، ابن حنبل، مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۰، ح ۳۰۶۱.

۲. آل شیخ، محمد ابراهیم بن عبداللطیف، فتاوی و رسائل سماحة الشيخ محمد بن ابراهیم بن عبداللطیف آل الشيخ، ج ۱۰، ص ۱۰۱.

وقد صحت الرواية فيه عن أزواج النبي ﷺ عائشة وأم سلمة وزينب وعلي وابن عباس وغيرهم. وذكر ثلاثين صحابيًا؛^١

اگر نزاع میان اولیای زن، سبب منع آنان از تزویج با هم کفو شد، پس سلطان، ولی کسی است که ولی ندارد، یعنی سلطان، عهده‌دار امر تزویج زن می‌شود؛ چراکه اگر منع شد، مانند این است که زن ولی ندارد؛ پس سلطان، ولی او می‌شود. ترمذی، ابوعوانه، ابن معین، ابن حبان و حاکم و غیر ایشان این حدیث را تصحیح نموده‌اند. حاکم نیشابوری گفته است: روایت صحیح است و ازواج نبی اکرم ﷺ، حضرت علی رضی الله عنه، ابن عباس و سی نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند.

وی نه تنها ولایت سلطان را نافذ دانسته، بلکه تصحیح بزرگان اهل سنت را نیز در ادامه ذکر کرده است. عاصمی همچنین در بحث مبنای ولایت در کتابش، سلطان را «ولی» دانسته و دلیلش را بدین شرح نوشته است:

لقوله ﷺ «السلطان ولي من لا ولي له» رواه أبو داود وغيره، وقال الموفق: لا نعلم خلافاً بين أهل العلم في أن للسلطان ولاية تزويج المرأة، عند عدم أوليائها أو عضلهم، ولأن له ولاية عامة، فكانت له الولاية في النكاح كالأب؛^٢

به دلیل این قول نبی اکرم ﷺ که می‌فرماید: (سلطان ولی کسی است که ولی ندارد) ابوداود و غیر او این حدیث را نقل کرده‌اند، موفق نیز گفته است: اختلافی در میان اهل علم سراغ ندارم؛ مگر اینکه همگی ولایت سلطان را در ازدواج زنی که ولی ندارد، نافذ می‌دانند و به این دلیل که سلطان، دارای ولایت عامه است؛ لذا ولایت در ازدواج هم دارد، نظیر پدر.

اشکال دوم

دمشقیه در ادامه سخن خود در ردّ معنای واژه «ولی» می‌گوید: چون شیعه روایتی ندارد تا امارت یا خلافت را تصریح کند؛ لذا «ولی» را به معنای امام و خلیفه استعمال کرده است.^٣

نقض

روایاتی در منابع شیعه و سنی وجود دارد که در آن، خلافت حضرت علی رضی الله عنه ذکر شده

١. عاصمی، عبدالرحمن بن محمد، الإحكام شرح أصول الأحكام لابن قاسم، ج ٣، ص ٥١٨.

٢. عاصمی، عبدالرحمن بن محمد، حاشية الروض المربع، ج ٦، ص ٢٤٨.

٣. دمشقیه، عبدالرحمن بن محمد، استدلال بالسنة النبويه في الميزان النقد العلمي، ص ٧٠٩.

است، نظیر حدیث منزلت که ابن ابی العاصم از ابن عباس از نبی اکرم ﷺ نقل می‌کند و پس از آن می‌فرماید: «لا ینبغی أن أذهب إلا وأنت خلیفتی فی کل مؤمن من بعدی؛^۱ سزاوار نیست که من بروم؛ مگر اینکه تو بعد از من خلیفه هر زن و مرد مؤمنی باشی.» در این حدیث، واژه خلیفه به کار رفته است که خود، شاهدهی بر ردّ سخن دمشقیه مبنی بر نبود روایتی که صریح در خلافت است، می‌باشد.

نسائی نیز در سنن خود از ابن عباس نقل می‌کند:

زمانی که نبی اکرم ﷺ برای غزوه تبوک عزم نمودند، حضرت علی ؓ از پیامبر ﷺ اذن همراهی خواست؛ سپس پیامبر ﷺ فرمودند: خیر، در این هنگام حضرت علی ؓ گریه نموده و پیامبر ﷺ فرمودند: أما ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنك لست بنبی؛ آیا راضی نیستی که نسبت به من بمنزله هارون نسبت به موسی باشی؛ ثم قال أنت خلیفتی؛ سپس پیامبر ﷺ فرمودند: تو جانشین منی. سپس ابن عباس می‌گوید: «فی کل مؤمن من بعدی؛ جانشین من در همه مؤمنین بعد از من.^۲»

در این روایت به خوبی مشخص است که مراد پیامبر اکرم ﷺ ولایت و امارت بوده است. در نهایت باید گفت با توجه به احادیثی که نقل شد، واژه «ولی» در روایت «دعوا علیا» به معنای ولایت و تدبیر و به عهده داشتن امور مولی علیه است. همچنین اینکه گفته شود شیعه روایتی ندارد که در آن، واژه خلیفه صادر شده باشد و به این دلیل «ولی» را به معنای خلافت و امامت استعمال کرده، با توجه به روایات صحیحی که ذکر شد، مردود است. از آن گذشته، استناد به روایت «السلطان ولی من لا ولی له» برای تثبیت معنای محبت و نصرت برای ولی، آن هم در حالی که علمای جمهور شیعه و سنی برای اثبات ولایت سلطان به آن استناد می‌کنند، صحیح نمی‌باشد.

اشکال سوم: در صورت صحیح بودن «کل مؤمن بعدی»، امامت یازده امام دیگر

شیعه، نفی می‌شود

عبدالرحمن دمشقیه نوشته است:

۱. شبیبانی، ابن ابی عاصم، السنة، ج ۱، ص ۵۵۱.

۲. نسائی، احمد بن علی، السنن الکبری للسنائی ت البنداری وکسروی، ج ۵، ص ۱۱۲.

یکی از دلایل ردّ روایت این است که جمله «هو ولی کل مومن بعدی» مستلزم این است که اگر حضرت علی علیه السلام به تنهایی امام هر مسلمانی بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد، با عقیده شیعه مبنی بر امامت ائمه اثناعشر علیهم السلام در تعارض است؛ چگونه ممکن است برای امتی که معتقد به امامت دوازده امام هستند، صرفاً یک نفر، امام همه امت باشد.^۱

نقض

در این خصوص باید گفت، اولاً: داشتن ولایت یک شخص، منافاتی با ولایت داشتن شخص دیگری ندارد. کما اینکه فرزند، هم ولایت پدر و هم ولایت جد پدری را و هرچه بالاتر رود، هم زمان دارد. ثانیاً: اگر میان ولایت دو یا چند شخص منافاتی باشد؛ پس باید هنگام قبول ولایت خلفای بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دیگر ولایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله زائل شود؛ درحالی که می بینیم چنین نیست و حتی تا زمان حاضر، همگی ولایت حضرتش را قبول داریم.

افزون بر اینکه در روایت، هیچ انحصاری برای ولایت حضرت علی علیه السلام ذکر نشده است. آنچه مدنظر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده، اعتقاد به ولایت حضرت علی علیه السلام به عنوان جانشین بلافصل ایشان است که همه باید این اعتقاد را داشته باشند و هیچ منافاتی با پذیرش ولایت دیگر ائمه علیهم السلام ندارد. به اختصار می توان گفت اثبات شیء نفی ماعدا نمی کند؛ یعنی ثبوت ولایت یک شخص، ولایت شخص یا اشخاص دیگر را نفی نمی کند.

اشکال چهارم: احادیث دیگری با همین مضمون در شأن صحابه دیگر نیز صادر شده و اختصاصی به حضرت علی علیه السلام ندارد

دمشقیه نوشته است: «هو منی و انا منه» در شأن اشخاص دیگری نیز از زبان نبی اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده است و اختصاصی به حضرت علی علیه السلام ندارد، به همین دلیل، فضیلت محسوب نمی شود.^۲

نقض

در پاسخ باید دو مطلب، مدنظر باشد. اولاً این سخن، صرفاً ادعایی بی دلیل است؛ چراکه

۱. دمشقیه، عبدالرحمن بن محمد، استدلال بالسنه النبویه فی المیزان النقد العلمی، ص ۲۰۹.

۲. همان.

روایت باید کامل نقل شود تا بعد بتوان گفت آیا چنین سخنی در شأن شخص دیگری صادر شده یا خیر؟ اگر صرفاً قسمت اول حدیث مدنظر باشد، بله، در شأن اهل بیت علیهم السلام و حضرت فاطمه علیها السلام و حسنین علیهم السلام نیز صادر شده است؛ اما حدیثی با این مضمون که ولایت را برای شخصی اثبات کند فقط و فقط برای حضرت علی علیه السلام صادر شده است. اگر این روایت و منقبت برای شخص دیگری صادر می‌شد، حتماً و قطعاً بدان افتخار می‌کرد؛ اما کدامیک از صحابه برای خود، چنین منقبتی را ثابت دانسته است؟

نتیجه‌گیری

از آنچه گفتیم فهمیده شد، اشکالاتی که به حدیث «دعوا علیا..» وارد شده است بدون درنظر گرفتن فقه اسلامی و بدون مطالعه احادیث بوده است؛ چراکه هم سند روایت، غیر قابل خدشه و معتبر است و هم طرق دیگری برای روایت، ذکر شده است. همان‌طور که احادیث دیگری با همین مضمون نیز در کتب حدیثی، بسیار به چشم می‌خورد. نکته دیگر اینکه با توجه به تعاریفی که از واژه «ولی» به عمل آمد، روشن شد که در روایت «دعوا علیا» «ولی» نه فقط به معنای محبت و نصرت بوده، بلکه ظهور در تدبیر و تولی امور نیز دارد و نمی‌توان آن را صرفاً به معنای محبت و نصرت استعمال کرد. در استعمالات قرآن کریم نیز، با توجه به آیاتی همچون آیه «اولی الامر» و آیه «اطیعوا الله و...» روشن می‌شود که «ولی» به معنای ولایت می‌باشد. با مراجعه به کتب حدیثی، مشخص شد تعداد روایاتی که خلافت و امارت حضرت علی علیه السلام را تصریح نموده‌اند، قابل توجه است، ضمن اینکه در شأن هیچ شخص دیگری صادر نشده است.

منابع

١. قرآن كريم.
٢. ابن ابي شيبة، ابوبكر، عبدالله بن محمد بن ابراهيم بن عثمان بن خواستى العيسى، **المصنف في الأحاديث والآثار**، تحقيق: كمال يوسف الحوت، بی جا: مكتبة الرشد، چاپ اول، ١٤٠٩ق.
٣. ابن اثير، مبارك بن محمد، **النهاية في غريب الحديث والأثر**، تحقيق: طاهر احمد الزاوى ومحمود محمد الطناحى، لبنان: المكتبة العلمية، ١٣٩٩ق.
٤. ابن كثير دمشقى، اسماعيل بن عمر، **البداية والنهاية**، تحقيق: على شيرى، لبنان: دار إحياء التراث العربى، چاپ اول، ١٤٠٨ق.
٥. ابن منظور، محمد بن مكرم، **لسان العرب**، لبنان: دار صادر، چاپ سوم، ١٤١٤ق.
٦. ابويعلی، احمد بن على بن المثنى بن يحيى بن عيسى بن هلال التميمى، الموصلى، **مسند ابى يعلى**، تحقيق: حسين سليم أسد، دمشق: دار المأمون للتراث، چاپ اول، ١٤٠٤ق.
٧. آل شيخ، محمد بن ابراهيم بن عبداللطيف، **فتاوى ورسائل سماحة الشيخ محمد بن ابراهيم بن عبد اللطيف آل الشيخ**، تحقيق: محمد بن عبدالرحمن بن قاسم، مکه: مطبعة الحكومه، چاپ اول، ١٣٩٩ق. البانى، محمد، ناصرالدين، **ظلال الجنة في تخريج السنن**
٨. البانى، محمد، ناصرالدين، **السلسلة الصحيحة الكاملة**، بی جا: بی نا، بی تا.
٩. البانى، محمد، ناصرالدين، **ظلال الجنة في تخريج السنة لابن ابي عاصم**، لبنان: المكتب الاسلامى، چاپ سوم، ١٤١٣ق.
١٠. البانى، محمد، ناصرالدين، **ظلال الجنة في تخريج السنة لابن ابي عاصم**، بيروت: المكتب الإسلامى، چاپ سوم، ١٤١٣ق.
١١. بخارى، محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن مغیره، **التاريخ الكبير**، بی جا: دائرة المعارف العثمانیه، دکن، طبع تحت مراقبه، بی تا.
١٢. ترمذى، محمد بن عيسى بن سؤرة بن موسى بن الضحاک، **سنن الترمذى**، تحقيق: أحمد محمد شاکر (ج ١، ٢) ومحمد فؤاد عبدالباقي (ج ٣) وإبراهيم عطوة عوض المدرس في الأزهر الشريف (ج ٤، ٥) مصر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابى الحلبي، چاپ دوم، ١٣٩٥ق.
١٣. ترمذى، محمد بن عيسى بن سؤرة بن موسى بن الضحاک، **الجامع الكبير سنن الترمذى** تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت: دار الغرب الإسلامى، ١٩٩٨م.
١٤. تسترى، قاضى نورالله، **احقاق الحق وازهاق الباطل**، قم: مكتبة آية الله المرعشى النجفي، چاپ اول، ١٤٢٩ق.
١٥. حاکم نيشابورى، محمد، **المستدرک على الصحيحين**، تعليق: محمد بن أحمد ذهبى، تحقيق:

- مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۱۶. حنبلى النجدى، عبدالرحمن بن محمد بن قاسم العاصمى القحطانى، **الإحكام شرح اصول الأحكام**، عربستان: دارالقاسم، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
۱۷. حنبلى النجدى، عبدالرحمن بن محمد بن قاسم العاصمى، **حاشية الروض المربع شرح زاد المستقنع**، بی جا: بی نا، چاپ اول، ۱۳۹۷ق.
۱۸. المصلح، خالد بن عبدالله بن محمد، **شرح العقيدة الواسطية من كلام شيخ الإسلام ابن تيمية**، عربستان: دار ابن الجوزي، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
۱۹. الدارمى، ابن حبان، محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن معاذ بن مَعْبَد، التميمى، ابوحاتم، **الثقات، دائرة المعارف العثمانية**، هند: بی نا، چاپ اول، ۱۳۹۳ق.
۲۰. الدارمى، المُستى، محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن معاذ بن مَعْبَد، التميمى، ابوحاتم، **الإحسان في تقريب صحيح ابن حبان**، تحقيق: الأمير علاء الدين على بن بلبان الفارسى، شعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۲۱. دمشقيه، عبدالرحمن سعيد بن محمد، **استدلال بالسنة النبويه فى الميزان النقد العلمى**، مصر: دارالصفوه، چاپ اول، ۱۴۲۹ق.
۲۲. ذهبى، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قَائِمَاز، **الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة**، تحقيق: محمد عوامة، جده: دار القبله للثقافة الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۲۳. ذهبى، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قَائِمَاز، **سير أعلام النبلاء**، قاهره: دار الحديث، ۱۴۲۷ق.
۲۴. ذهبى، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قَائِمَاز، **ميزان الاعتدال في نقد الرجال**، تحقيق: علي محمد البجاوي، لبنان: دار المعرفة للطباعة والنشر، چاپ اول، ۱۳۸۳ق.
۲۵. رازى، ابو محمد عبد الرحمن بن محمد بن إدريس بن المنذر التميمى الحنظلى ابن ابى حاتم، **الجرح والتعديل**، بيروت: دار احياء التراث العربى، چاپ اول، ۱۲۷۱ق.
۲۶. راغب اصفهانى، حسين بن محمد، **المفردات فى غريب القرآن**، تحقيق: صفوان عدنان الداودى، لبنان: دار القلم، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۲۷. سجستانى، ابو داود سليمان بن الأشعث بن اسحاق بن بشير بن شداد بن عمرو الأزدى، **سنن أبى داود**، تحقيق: محمد محيي الدين عبدالحميد، صيدا: المكتبة العصرية، بی تا.
۲۸. سيوطى، جلال الدين، **جمع الجوامع المعروف بـ «الجامع الكبير»**، تحقيق: مختار إبراهيم الهائج، عبدالحميد محمد ندا، حسن عيسى عبدالظاهر، الأزهر الشريف، قاهره: جمهورية مصر

العربية، چاپ دوم، ۱۴۲۶ق.

۲۹. شاطبي، ابراهيم بن موسى بن محمد اللخمي الغرناطي، **الموافقات**، تحقيق: ابو عبيدة مشهور بن حسن آل سلمان، بی جا: دار ابن عفان، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

۳۰. شنقيطي، محمّد الخضر بن سيد عبدالله بن أحمد الجكني، **كوثر المعاني الدراري في كشف حبايا صحيح البخاري**، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

۳۱. شيباني، ابن ابى عاصم، **السنة**، بيروت: المكتب الاسلامي، چاپ سوم، ۱۴۱۳ق. شيباني، ابن حنبل، **مسند احمد**، تحقيق: شعيب الانزوط، مؤسسه الرساله، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.

۳۲. شيباني، ابن حنبل، **فضائل الصحابه**، تحقيق: وصی الله محمد عباس، لبنان: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.

۳۳. الطبراني، ابوالقاسم، سليمان بن احمد بن ايوب بن مطير اللخمي الشامي، **المعجم الأوسط**، تحقيق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبدالمحسن بن إبراهيم الحسيني، قاهره: دار الحرمين، بی تا.

۳۴. طبراني، اللخمي الشامي، سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير، **المعجم الأوسط**، تحقيق: طارق بن عوض الله بن محمد؛ عبدالمحسن بن إبراهيم الحسيني، قاهره: دار الحرمين، بی تا.

۳۵. طرطوشي المالكي، ابوبكر محمد بن وليد بن خلف القرشي الفهري الأندلسي، على بن حسن حلبی، **الحوادث و البدع**، عربستان: دار ابن جوزي، چاپ سوم، ۱۴۱۹ق.

۳۶. الطيالسي، ابوداود، **مسند أبي داود الطيالسي**، تحقيق: محمد بن عبد المحسن التركي، مصر: دار الهجرة، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.

۳۷. عسقلاني، ابن حجر، **تقريب التهذيب**، تحقيق: محمد عوامه، سوریه: دار الرشيد، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.

۳۸. عسقلاني، ابن حجر، **فتح الباری فی شرح صحيح البخاری**، تحقيق: عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، بيروت: دار المعرفة، ۱۳۷۹ق.

۳۹. قاری، علی بن محمد، **مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح**، بيروت: دار الفكر، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

۴۰. القزويني، ابن ماجة ابو عبدالله محمد بن يزيد، و ماجة اسم ابيه يزيد، **سنن ابن ماجه**، تحقيق: محمدفؤاد عبدالباقي، بی جا: دار إحياء الكتب العربية، بی تا.

۴۱. القشيري النيسابوري، مسلم بن الحجاج ابوالحسن، **المسند الصحيح المختصر بنقل العدل عن العدل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم**، تحقيق: محمدفؤاد عبدالباقي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، بی تا.

۴۲. متقی هندی، علی بن حسام، **کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال**، تحقیق: بکری حیانی و صفوة السقا، بی جا: مؤسسة الرسالة، چاپ پنجم، ۱۴۰۱ق.
۴۳. نجارزادگان، فتح الله، **بررسی تطبیقی تفسیر آیات ولایت اهل بیت در دیدگاه فریقین**، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، چاپ پنجم، ۱۳۹۱ش.
۴۴. نسائی، احمد بن علی، **سنن الکبری**، تحقیق: بنادری، لبنان: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۴۵. هیثمی، علی بن ابی بکر، **مجمع الزوائد ومنبع الفوائد**، تحقیق: حسام الدین القدسی، قاهره: مکتبة القدسی، ۱۴۱۴ق.